

## نقد مفهومی کتاب دولت، نفت و صنعتی‌شدن در ایران

### روایتی ناکام از سیاست‌گذاری صنعتی ایران

مسعود درودی\*

#### چکیده

یکی از مفاهیمی که طی یک صد سال گذشته همواره ذهن اندیشمندان ایرانی را به خود مشغول داشته است، علل توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایرانی است. از منظرهای متعددی به این مسئله پرداخته شده است. یکی از سوبه‌های مهم توسعه نیافتگی دسترسی به سطح بالای صنعتی‌شدن است. سیاست‌گذاری توسعه صنعتی که به نوعی از دوران حکومت رضاشاه پهلوی به این سو به منظور بازسازی زیرساخت‌های کشور پیگیری شد به مثابه زیربنای توسعه کشور همواره یکی از نقاط مهم توسعه نیافتگی مورد توجه بوده است. علی‌رغم اهمیت بررسی و شناخت عوامل و علل توسعه صنعتی، کمتر اثری به طور مشخص به علل توسعه نیافتگی صنعتی تاکید کرده است. کتاب «نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران» نوشته مسعود کارشناس (استاد دانشگاه سواز لندن-انگلستان) است یکی از آثار معدودی که به علل سیاست‌گذاری ناکارآمد صنعتی پرداخته است بررسی و نقد می‌شود. نویسنده تلاش داشته که با رویکردی ساختاری به بررسی تأثیر نفت بر سیاست‌گذاری صنعتی در دوران پهلوی بپردازد. مقاله حاضر ناظر به نقد رویکرد نویسنده به موضوع تأثیر نفت بر سیاست‌گذاری صنعتی و نتایج حاصل از رویکرد اتخاذ شده است.

**کلیدواژه‌ها:** نفت، سیاست‌گذاری صنعتی، دولت، رویکرد ساختاری، توسعه.

#### ۱. مقدمه

امروزه صنعت به واسطه‌ی ویژگی‌های خاصی که دارد از اهمیت زیادی در فرآیند توسعه برخوردار است؛ به طوری که سیاست‌گذاران و اندیشمندان حوزه مطالعات توسعه معتقدند

\* پژوهشگر حوزه سیاست‌گذاری صنعتی و دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران.  
masouddarroudi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲

راه توسعه‌ی جوامع از توسعه‌ی صنعتی می‌گذرد و بدون توسعه صنعتی، نمی‌توان از سطوح بالای رفاه و درآمد سرانه برخوردار بود (هیویت و دیگران، ۱۳۷۷: ۳). کشورهای صنعتی و تازه صنعتی شده، نمونه‌ی بارز این واقعیت‌اند. نخست صنعتی شدن امکان تولید کالاهای جدید را فراهم می‌آورد و در جریان رشد اقتصادی، نیازهای نوینی آشکار می‌گردد که بخش‌های سنتی مانند کشاورزی و یا صنایع دستی قادر به پاسخگویی به آن‌ها نیست؛ دوم صنعتی شدن، امکان دستیابی به بازدهی فزاینده را فراهم می‌آورد، بدین ترتیب توان تولید با شتابی فراوان افزایش می‌یابد و این پدیده‌ای است که در بخش‌هایی مانند کشاورزی سنتی اتفاق نمی‌افتد؛ و سوم آنکه صنعتی شدن دارای تأثیرات زنجیره‌ای است و به تدریج، بر حلقه‌های آن افزوده می‌شود و هر حلقه، حلقه‌ای دیگر را می‌آفریند و این آفرینش‌ها در تمامی سطوح است (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۶۷). امروزه اهمیت صنعت و تولیدات کارخانه‌ای در ارتقای سطح رفاه اقتصادی، بیش از هر زمان دیگری افزایش یافته است و بر همین اساس بسیاری از کشورها در طول سده‌ی گذشته، در پی صنعتی شدن بوده‌اند. پس از انقلاب صنعتی و با اهمیت یافتن «صنعت» در فرآیند حرکت جوامع انسانی به سمت رشد و توسعه‌ی اقتصادی، کشورهایی که توانسته بودند زودتر از دیگران به ابزار صنعت مجهز و صنعتی شوند، سطوح بالاتری از درآمد و رفاه را کسب کردند. صنعت به واسطه‌ی ویژگی‌های خاص خود، در توسعه اقتصادی نقش مهمی دارد: صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس، پیوندهای پسین و پیشین زیاد با سایر بخش‌های اقتصادی و حتی پیوندهای موجود در زیر بخش‌های خود صنعت، ایجاد محیط مناسب برای افزایش بهره‌وری و ایجاد خلاقیت و در نهایت پیامدهای خارجی مثبت، از جمله‌ی این ویژگی‌هاست. با وابستگی سطح رفاه و رشد و توسعه‌ی اقتصادی کشورها به درجه‌ی صنعتی شدن آن‌ها، تقسیم‌بندی کشورها بر اساس میزان توسعه‌یافتگی و میزان صنعتی شدن آن‌ها صورت می‌گرفت، و به این ترتیب مرز بین کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه بیش از پیش نمایان گردید. تجربه صنعتی شدن در کشورهای صنعتی که با حرکت از سیستم تولید سنتی و سرمایه‌داری تجاری به سمت سرمایه‌داری صنعتی مشخص می‌شود، با افزایش احترام به مالکیت خصوصی، گسترش بازار و تضمین حقوق مالکیت توسط دولت‌های حاکم، هم‌زمان است. در این روند، هم دولت و هم بخش خصوصی نقش فعالی داشته‌اند. اما در این فراگرد، دولت نه به جای بازار، بلکه در کنار بازار عمل می‌کرده است. در واقع برخلاف تجربه‌ی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، و حتی کشورهای دارنده‌ی درآمدهای

نفتی، که دولت نقش مهمی را در ایجاد صنایع تولیدی بر عهده داشته است، در کشورهای پیشرو، دولت حامی و مشوق بخش خصوصی در ایجاد صنایع تولیدی بوده است. سیاست‌گذاری صنعتی به‌منابۀ پایه‌ای برای توسعه اقتصادی - سیاسی یک کشور، در ایران به سده‌ی نوزدهم بازمی‌گردد و هم‌پیوند با سیاست‌گذاری دولتی بوده است. بررسی تجربه سیاست‌گذاری صنعتی و صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران، نیازمند بررسی سیاست‌گذاری دولتی در زمینه صنعت است. در این کشورها، برخلاف کشورهای صنعتی، رشد صنعت با اتکا به پویایی درونی خود و با تکیه بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، که دارای ساختاری رقابتی است، شکل نگرفته است؛ بلکه لویاتان دولت، تنها بازیگر میدان توسعه اقتصادی به ویژه توسعه بخش صنعت، بوده است. این موضوع در پیش از وقوع انقلاب اسلامی باعث رشد ساختار صنعتی وابسته به دولت شد و همچنین سبب ظهور طبقه‌ای از بورژوازی وابسته را فراهم کرد. در دوره پهلوی، که عملاً می‌توان به طور جدی و دقیق از مقوله‌ی سیاست‌گذاری صنعتی صحبت به میان آورد، ایران با قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی غرب و در نتیجه‌ی افزایش کمک‌های خارجی، برخوردار از درآمدهای روزافزون نفت و تثبیت قدرت سیاسی، دولت توانست هژمونی خود را در جریان توسعه‌ی بخش صنعت در ایران ایفا نماید. در این مقطع ما شاهد شکل‌گیری و بسط قدرت اقتصادی طبقه‌ی نوخاسته و جدیدی از سرمایه‌داران صنعتی تحت لوای حمایت گسترده‌ی دولت هستیم.

این موضوع در ایران کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. لذا یکی از معدود آثاری که سعی داشته با رویکردی تحلیلی - تاریخی به بررسی موضوع علل ناکارآمدی سیاست‌گذاری صنعتی در ایران پردازد، کتاب «نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران» نوشته مسعود کارشناس (استاد ایرانی اقتصاد دانشگاه سواز لندن) است. در مقاله حاضر تلاش شده است تا کتاب مذکور را از منظر سیاست‌گذاری صنعتی (۱) به نقد محتوایی آن پرداخته شود.

## ۲. معرفی کتاب

کتاب مسعود کارشناس، تحقیق است که تجربه‌ی ایران را در زمینه‌ی صنعتی شدن و نقش عامل نفت و سیاست‌های دولتی را به بحث می‌گذارد. در معرفی کتاب مولف می‌نویسد: این کتاب تحقیقی است پیرامون رشد اقتصادی و تغییرات ساختاری در کشورهای در حال

توسعه‌ی صادرکننده‌ی نفت با توجهی ویژه به تجربه‌ی ایران. این بررسی بر پایه‌ی سه محور مرتبط به یکدیگر انجام شده است که محورهای مهم در امر تولید هستند؛ منابع مالی انباشت، تعادل بخش‌های مختلف اقتصادی در فرآیند رشد و ارتباط میان توزیع و درآمد لازم برای رشد» (کارشناس، ۱۳۸۴: ۱). همان‌طور که از عنوان کتاب پیداست، موضوع آن فقط بحثی اقتصادی نیست بلکه «یک بررسی تاریخی است از مراحل مختلف رشد اقتصادی در ایران و ارتباط آن با تغییرساختار صنعتی که تأکید خاصی بر نقش دولت در این روند دارد». (همانجا). تأکید بر دولت از آنجا ناشی می‌شود که به عقیده مؤلف «تأثیر واقعی صدور نفت بر یک اقتصاد در حال رشد ناشی از درآمد آن است و نه منتج از ارتباط‌های بخش نفتی با سایر بخش‌های اقتصادی» (همان: ۵۰) و به همین جهت باید به آن نهادی توجه شود که وارث اصلی این درآمد است، یعنی دولت. پس لازم است «ارزیابی کلی اقتصاد کشور و بررسی سیاست بودجه دولت از نظر درآمد و هزینه صورت بگیرد» (همان: ۶۰).

کارشناس سپس به توضیح دیدگاه‌های مختلف در زمینه تأثیر درآمد نفت بر امر رشد پرداخته، دو دیدگاه «شبه کلاسیک» و «ساختاری» را در این حوزه از یکدیگر باز می‌شناسد. و معتقد است که با توجه به برخورد انعطاف‌پذیرتر دیدگاه «ساختاری» و امکانی که در فهم ارتباط بخش‌های مختلف اقتصادی با یکدیگر در اختیار می‌گذارد، ارزیابی نقش درآمد نفت بر امر رشد را با توسل به این دیدگاه موفق‌تر می‌داند. دولت از نظر کارشناس «سازمان اجتماعی مستقلی است که با نظام اقتصادی تعریف شده‌ای روبروست و ظرفیت و توانایی دخالتش در امور اقتصادی را از ارتباط‌های سیاسی اش که ریشه در نیروهای مردمی دارد بدست می‌آورد» (همان: ۲۴). به این معنا، دولت، هرچقدر هم که مقتدر باشد بواسطه‌ی الزام به تمکین در برابر عوامل اقتصادی و نیز وابستگی‌های اجتماعی، همواره از استقلال نسبی برخوردار خواهد بود.

فصل دوم کتاب مروری تاریخی است بر جامعه‌شناسی اقتصادی ایران و تأثیر آن بر دولت‌هایی که از قرون وسطی در ایران تأسیس شدند. تبدیل دولت خان‌سالار و مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و جامعه ایلداری و کوچ‌نشین به دولت مرکزی که همچون مهره‌ای از تجارت بین‌المللی به ایفای نقش می‌پردازد، موضوع کاوش این فصل از کتاب است. روشن است که این گذار بدون بحران صورت نپذیرفته است و نویسنده انقلاب مشروطه را آخرین بحران دولت در این سیر تاریخی می‌داند. این بررسی تاریخی در

فصل سوم کتاب ادامه پیدا کرده و در دوران بین دو جنگ جهانی اول و دوم ما شاهد «ظهور دولت امروزی و رشد سرمایه‌داری» در ایران هستیم. دورانی که کودتای ۱۲۹۹ را می‌توان نقطه عطف آن به شمار آورد.

سیاست اقتصادی دولت در دوره بین ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر مبنای یک بینش اقتصادی منطقی و سیستماتیک استوار نبود. دولت می‌خواست در زمینه اقتصادی با تدارک زیربنا و چارچوب سیاسی-حقوقی یک اقتصاد مدرن، اقتصاد ملی ایران را پی‌ریزی کند. (همان: ۶۹).

دخالت دولت در اقتصاد ایران میراث همین دوره می‌باشد. اما درآمد نازل دولت در این سال‌ها به وی اجازه دخالت آنچنانی را در اقتصاد کشور نداد و باید منتظر پایان یافتن جنگ دوم جهانی و وارد شدن به دورانی که نویسنده آن رادوران نفت می‌نامد بود تا «تغییرات اساسی در نقش دولت در فرآیند انباشت پدید آید». (همان: ۸۷)

در مقدمه فصل چهارم کتاب که «دولت، نفت و نهادهای جدید انباشت ۱۹۷۷-۱۹۵۳» عنوان آن است، دوران حکومت محمدرضا پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد:

درحالی که تا پیش از این، نقش دولت در بسیج منابع سرمایه‌گذاری در اقتصادی با گرایش شدید کشاورزی خلاصه می‌شد، در مرحله جدید دولت در مقابل مسئولیت توزیع و تقسیم درآمد اقتصادی متمرکز، یعنی درآمد حاصل از فروش نفت قرار گرفت. این امر به سرعت ماهیت ارتباط سیاسی-اقتصادی کشور را تغییر داد و ساختار نهادین جامعه نیز به کلی دگرگون شد (همان: ۸۸).

در این فصل از کتاب نویسنده این دوره را به سه مرحله تقسیم می‌کند و هرکدام را از چشم‌اندازهای مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد:

- در مرحله اول (۱۹۵۹-۱۹۵۵) به علت جریان پول‌های خارجی در اقتصاد کشور، سرمایه‌گذاری رشدی سریع پیدا می‌کند.
- در مرحله دوم (۱۹۶۰-۶۲) نظام حکومتی در رویارویی با بحران شدید سیاسی، ارتباط‌ها و ائتلاف‌های سستی خود با طبقات قدرتمند اجتماعی را از دست می‌دهد.

- در مرحله سوم (۱۹۶۳-۷۷) که طولانی ترین دوران رشد اقتصادی در تاریخ ایران به حساب می آید، کشور شاهد ۹/۱۸٪ رشد سالیانه در سرمایه گذاری ثابت ناخالص بود» (همان: ۱۱۰ - ۱۱۲).

نویسنده با ارزیابی نقش دولت در سرمایه گذاری، روند توسعه صنعتی ایران را از این منظر بررسی می کند و نشان می دهد که عمده سرمایه گذاری های مرحله اول و دوم در جهت سرمایه گذاری صنعتی برای تولید کالاهای مورد نیاز بازار داخلی و همچنین بخش کشاورزی بوده است. «همین سرمایه گذاری ها به از بین رفتن کمبودهای تولید مواد غذایی که یکی از عوامل بی ثباتی دهه ۱۹۵۰ بود، انجامید» (همان: ۱۶۲).

در فصل پنجم کتاب مولف به نقش دولت در انباشت سرمایه در طول دوره سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۳ میلادی در ایران می پردازد و هسته بررسی این فصل بر ماهیت تغییرات ساختاری را که همراه با رونق دهه ۱۹۵۰ و رکود متعاقب آن در دهه ۱۹۶۰ متمرکز است. مسعود کارشناس معتقد است تغییرات ساختاری شامل دو حوزه بود: اولین حوزه تجدید ساختار بخش صنعتی از طریق هدایت سرمایه گذاری خصوصی و دولتی در خطوط جدید صنایع تولیدی بود که با ساخت تقاضای داخلی تطابق بسیاری داشت، و دومین حوزه مربوط به اصلاحات ارضی بود. این دو فرایند گذار با چالش موقعیت اجتماعی ریشه دار طبقات قدرتمند زمین دار سنتی و بلا تکلیفی سیاسی که نتیجه آن طولانی تر شدن رکود فعالیت های سرمایه گذاری بود همراه شد (کارشناس، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

در فصل ششم نویسنده گذار کشاورزی در ایران را با تمرکز بر پیامدهای تغییرات ارضی بر فرایند صنعتی شدن کشاورزی ایران در طول سالهای ۱۹۶۲-۱۹۷۷ بررسی نموده است. وی معتقد است

در این دوره شاهد مرحله ی انتقال مهمی از طریق مداخله دولت هستیم که در تاریخ جدید ایران بی نظیر است. اصلاحات ارضی نقطه عطف تغییرات ارضی بود که جنبه های دیگر توسعه کشاورزی را به نحو مهمی شکل داد (کارشناس، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

نویسنده معتقد است اولین نتیجه ی اصلاحات ارضی کمک به رفع تنگناهای عرضه مواد غذایی به عنوان منبع اصلی بی ثباتی طی دهه ۱۹۵۰ بوده است. بخش کشاورزی با افزودن به عرضه نیروی کار شهری به رشد اقتصاد کمک نمود. و برخلاف اعتقاد رایج، بخش کشاورزی به خاطر تمایلات صنعتی شدن دولت طی این دوره در فشار مالی نبود بلکه

شواهد موجود حاکی از آن است که خالص ورود منابع یا خالص ورود محصولات طی این دوره به بخش کشاورزی مثبت بوده است.

فصل هفتم کتاب به دخالت دولت و تغییر ساختار سرمایه صنعتی از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ میپردازد. این دوران را کارشناس، دوران صنعتی شدن مدرن ایران می‌داند و عوامل مثبتی را که این امر را ممکن ساختند «درآمد ارزی فراوان، ناشی از صدور نفت»، «دسترسی صنایع به سرمایه از طریق شبکه بانکی»، «وجود نیروی انسانی به اندازه لازم» و نیز «ثبات قیمت مواد غذایی و نبود فشارهای تورمی» به شمار می‌آورد (همان: ۲۰۵). با توجه به این امکانات که عمدتاً به لطف درآمد نفت ممکن شده است که نویسنده برخلاف دیگر صاحب نظران درآمد حاصل از فروش نفت را کمک و نه مانعی برای رشد و توسعه اقتصادی به حساب می‌آورد. به عقیده او موانع رشد صنعتی در ایران را باید در جای دیگری یعنی در حوزه سیاست جستجو کرد: «کوتاهی در ایجاد اشتغال»، «توزیع ناعادلانه ثروت» و «نبود نظام مالیاتی به امید دسترسی نامحدود به درآمد نفت و وام‌های خارجی» (همان: ۲۰۶). بحران مالی که بخش سوم و مهمترین بخش فصل هشتم کتاب را تشکیل می‌دهد، به عنوان مهمترین عامل اقتصادی شکست سیاست‌های اقتصادی این دوران معرفی شده است. کارشناس نشان می‌دهد که افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بیماری مزمن اقتصاد ایران یعنی عدم تعادل واردات و صادرات صنعتی را پنهان کرد و باعث شد که بحرانی که یک بار نیز در اوایل دهه ۱۹۶۰ اقتصاد ایران را متزلزل ساخته بود، در اواخر دهه ۱۹۷۰ این اقتصاد را به زمین بزنند. سیاست جایگزینی واردات به عوض آنکه از این عدم تعادل بکاهد بر شدت آن افزود (همان: ۲۲۳).

فصل هشتم کتاب به الگوی کلی رشد و دگرگونی ساختاری در اقتصاد ایران طی دوره ۱۹۵۹-۱۹۷۲ اختصاص دارد. وی معتقد است که گرچه اقتصاد ایران به درصد رشد تحسین برانگیز و دگرگونی ساختاری سریعی رسید، اما این رشد با اتکای «بیش از حد» بر منابع خارجی تأمین شد. به این معنی که در میان مدت اقتصاد مستعد ابتدا به بحران جدی تراز پرداخت بود و در درازمدت با توجه به تداوم الگوی موجود دگرگونی ساختاری، اقتصاد نمی‌توانست بعد از اتمام ذخایر نفتی، رشد پایدار داشته باشد. کارشناس معتقد است ماهیت تولید انحصاری بخش صنایع تولیدی تمایز تولیدی رو به افزایش را ترغیب می‌کرد؛ این الگوی صنعتی شدن به دلایل متعدد با مشکلات جدی تراز پرداخت همراه بود.

فصل نهم کتاب به نتیجه گیری از این تحقیق اختصاص یافته است. نویسنده بر این نظر است که شکل استبدادی تأسیس دولت مدرن در ایران توسط رضاشاه مهر خود را بر دخالت دولت در برنامه ریزی اقتصادی کشور زد و مانع از آن شد که نهادی بر اعمال دولت کنترل داشته باشد. دولت ایران به سرکردگی شاه آنچنان بر همه امور مسلط بود که امکان کمترین برخوردی انتقادی با سیاست ها اقتصادی وجود نداشت. بی نیازی دولت از تمامی طبقات اجتماعی، او را به تنها تصمیم گیرنده تبدیل کرده بود، تصمیم گیرنده ای که کمترین کنترلی بر روند تولید صنعتی بخش خصوصی نداشت. بر این پایه است که مؤلف نتیجه تحقیق خود را با این جمله به پایان می برد: «روند استبدادی انباشت سرمایه که هنوز برخی از متخصصین از بازدهی آن دفاع می کنند، در مورد اقتصادهای نفتی به شکست می انجامد» (ص ۲۳۹).

نویسنده رویکرد ساختاری را به جهت فهم ارتباط بخش های مختلف اقتصادی با یکدیگر و ارزیابی نقش درآمد نفت بر امر رشد را موفق تر می داند. در ادامه وی از دوران ۱۹۶۳-۱۹۷۷ به دوران صنعتی شدن مدرن ایران نام می برد که در این مقطع رشد صنعتی ایران به واسطه درآمد ارزی فراوان، ناشی از صدور نفت، دسترسی صنایع به سرمایه از طریق شبکه های بانکی و وجود نیروی انسانی لازم رخ داد. کارشناس، در این زمینه نفت را به مثابه عامل مثبتی در نظر می گیرد نه مانعی برای رشد و توسعه اقتصادی. به عقیده او موانع رشد صنعتی در ایران را باید در عوامل دیگری چون کوتاهی در ایجاد اشتغال، توزیع ناعادلانه ثروت و نبود نظام مالیاتی به امید دسترسی نامحدود به درآمد نفت و وام خارجی جستجو کرد. نویسنده استدلال می کند که افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بیماری مزمن اقتصاد ایران یعنی عدم تعادل واردات و صادرات صنعتی را پنهان کرد و باعث شد که بحرانی که یک بار در اوایل دهه ۱۹۶۰ اقتصاد ایران را متزلزل ساخته بود، در اواخر دهه ۱۹۷۰ این اقتصاد را به زمین بزند. در نهایت وی نتیجه می گیرد که روند استبدادی انباشت سرمایه، در مورد اقتصادهای نفتی به شکست می انجامد.

### ۳. نقد محتوایی

مسعود کارشناس از منظر اقتصاد سیاسی و در چارچوب ساختارگرایی اقتصادی، به بررسی تأثیر درآمدهای نفتی بر روند صنعتی شدن در ایران و نقش دولت در سیاست گذاری صنعتی مورد بررسی قرار داده است.



اولین نقدی که بر کتاب وارد است فقدان توجه به نقش دولت در صورت‌بندی و اجرای سیاست‌گذاری است. نویسنده تمرکز و تاکید کارآمدی بر نحوه سیاست‌گذاری صنعتی و نقشی که نفت در این زمینه بازی کرده است، را تا حد زیادی نداشته است. اساساً در مباحث توسعه صنعتی، نقش دولت و نحوه تصمیم‌سازی و استراتژی‌های به کار گرفته شده از سوی آن در هسته پژوهش‌ها در این زمینه قرار دارد. اما نویسنده کتاب بیشتر بر نقش و عامل درآمدهای نفتی در افول یا پیشرفت صنعت تمرکز نموده است؛ مناسب بود که نویسنده با توجه به آوردن مفهوم دولت در عنوان کتاب به نقش آن نیز توجه درخوری می‌داشت.

دومین نقد محتوایی‌ای که بر کتاب وارد است ماهیت روش‌شناختی کتاب است. کتاب نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران را باید در زمره تحقیقاتی دانست که در حوزه اقتصاد توسعه و نظریات دولت رانتی تدوین شده‌اند. این دسته از پژوهش‌ها بیشتر بر انباشت سرمایه از طریق موهبت‌ها و منابع طبیعی استوار است و بر نقش دولت در توزیع رانت‌های برآمده از فروش منابع طبیعی تاکید دارد. رانت در علم اقتصاد، به اجاره‌ی زمین و اجاره‌بها اطلاق می‌گردد. به طور کلی هرگونه درآمدی که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، تحت عنوان رانت نام‌گذاری می‌شود (طیبیان، ۱۳۷۱: ۳). اما زمانی که در اقتصاد سیاسی درباره‌ی رانت بحث می‌شود، منظور درآمدهایی است که برای یک دولت از منابع خارجی (از طریق فروش مواد خام و منابع زیرزمینی با کمک‌های سایر دولت‌ها و یا برخی موارد دیگر) به دست می‌آید. این درآمدها ارتباطی به فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ندارند و از یک فعالیت مولد اقتصاد داخلی به دست نمی‌آیند. بنابراین می‌توان آنها را درآمدی دانست که غالباً از استخراج مواهب الهی به دست می‌آید. نمونه‌ی بارز درآمدهای رانتی درآمدهای نفتی است که به‌وسیله‌ی کشورهای صادرکننده‌ی نفت به دست می‌آید.

کتاب موردنظر به عنوان یکی از پژوهش‌های حوزه رانتیرسم، به عنوان یکی از نظریات شبه پارادایم «نظریه نفرین منابع» بر عامل نفت به عنوان عامل موفقیت یا شکست فرایندهای توسعه صنعتی و اقتصادی متمرکز هستند، و در این نظریات عاملی چون نفت را به وجود آوردن نوع خاصی از نهادها می‌دانند. به طور مثال در قالب نظریه رانتیرسم، اصولاً بر شیوه‌ی رفتار و حکومت دولت رانتیر تاکید دارد. این شیوه‌ی خاص سیاست و حکومت دارای دو مشخصه‌ی عمده است. نخست این که رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم این که نخبگان حاکم از این رانت برای جلب هم‌کاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در

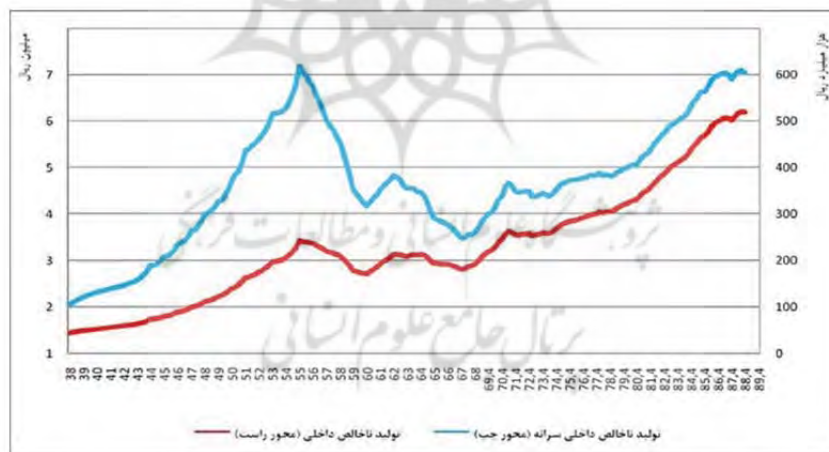
نتیجه ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). بر همین اساس استدلال می‌شود مهمترین شیوهی مورد استفاده‌ی حکومت برای جذب طبقات و گروه‌های مختلف عبارتند از: اعطای اعتبارات و وام‌های خاص به گروه‌هایی از جامعه، افزایش هزینه‌های دولتی در اقتصاد داخلی، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها و... بنابراین، رفتار دولت رانتیر را می‌توان در چارچوب همین شیوهی رانتیرسم مورد بررسی و مطالعه قرار داد (سجادی، ۱۳۷۹: ۳۹). از سویی دیگر در همین زمینه نظریه نفرین منابع مطرح است. نظریه نفرین منابع طبیعی عنوانی است که نخستین بار در کتاب ریچارد اوتی (۱۹۹۳) مطرح و اندکی بعد، با مقاله تاثیرگذار جفری ساکز و اندرو وارنر در سال ۱۹۹۵ به مفهومی شناخته شده میان اقتصاددانان بدل شد. ایده اساسی نظریه نفرین منابع این است که کشورهای دارای منابع طبیعی غنی عموماً در بلندمدت دارای عملکرد ضعیف‌تر و لذا رشد اقتصادی پایین‌تر نسبت به کشورهایی که بهره‌ی چندانی از منابع طبیعی نبرده‌اند می‌باشند (Sachs and Warner, 1995: 2). این نظریه تاکید بیشتر خود را بر روی عملکرد نهادی و ساختاری کشورهای دارای منابع طبیعی به مثابه مهمترین موانع رشد صنعتی می‌داند. مسعود کارشناس در کتاب خود به همین سیاق در قالب همین نظریه مشکل عدم توسعه صنعتی را در ایران همان موانع ساختاری و نهادی و با توجه به ظهور امکاناتی همچون درآمد ارزی بالا به لطف درآمد نفت، به حساب می‌آورد. نوعی جبرگرایی در این نوع از نظریات دیده می‌شود که هر کشوری که دارای منابع طبیعی است به دلیل وجود درآمدهای بادآورده دارای رشدهای استوار مبتنی بر صنعتی شدن و اقتصاد پایدار نخواهند بود؛ مشکل اساسی این نوع نظریات به نحوه نگاه آنها باز می‌گردد. اغلب این نظریات از این گزاره که نهادهای سیاسی و اقتصادی خود محصول توسعه هستند نه موجد توسعه غفلت ورزیده‌اند؛ و به همین جهت است که اغلب پژوهش‌های این چنینی از ارائه تبیین‌های علی و روایت‌های دقیق و جامع از پویای درونی توسعه در اینگونه از کشورها ناتوان هستند.

از منظری دیگر برخلاف نگاه نویسنده باید گفت، سیاست‌گذاری صنعتی به‌مثابه پایه‌ای برای توسعه اقتصادی - سیاسی یک کشور، در ایران به سده‌ی نوزدهم بازمی‌گردد (برادران شرکا و هادی زنوز، ۱۳۸۲) و هم پیوند با سیاست‌گذاری دولتی بوده است. بررسی تجربه سیاست‌گذاری صنعتی و صنعتی شدن در کشورهای درحال توسعه و از جمله ایران، نیازمند بررسی سیاست‌گذاری دولتی در زمینه صنعت است. مقوله‌ای که نویسنده علیرغم توجه به آن، توانسته است به خوبی از پس پرداختن به مقوله دولت برآید. این امر از آن جهت

دارای اهمیت است که باید توجه داشت که در جوامعی چون ایران، برخلاف کشورهای صنعتی، رشد صنعت با اتکا به پویایی درونی خود و با تکیه بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، که دارای ساختاری رقابتی است، شکل نگرفته است؛ بلکه دولت، تنها بازیگر میدان توسعه اقتصادی به ویژه توسعه بخش صنعت، بوده است. این موضوع در پیش از وقوع انقلاب اسلامی باعث رشد ساختار صنعتی وابسته به دولت شد و همچنین سبب ظهور طبقه‌ای از بورژوازی دولتی وابسته (درودی، ۱۳۹۶: ۲۶) را فراهم کرد. در دوره پهلوی، که عملاً می‌توان به طور جدی و دقیق از مقوله‌ی سیاست‌گذاری صنعتی صحبت به میان آورد، ایران با قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی غرب و در نتیجه‌ی افزایش کمک‌های خارجی، برخورداری از درآمدهای روزافزون نفت و تثبیت قدرت سیاسی، دولت توانست هژمونی خود را در جریان توسعه بخش صنعت در ایران ایفا نماید. در این مقطع ما شاهد شکل‌گیری و بسط قدرت اقتصادی طبقه‌ی نوخاسته و جدیدی از سرمایه‌داران صنعتی تحت لوای حمایت گسترده‌ی دولت هستیم.

در این دوره با اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات، در طول برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب (از برنامه سوم به بعد) اصولاً با هدف حمایت از صنایع داخلی، مورد توجه قرار گرفت. دولت با اتخاذ سیاست‌هایی چون تثبیت نرخ ارز، اعطای تسهیلات سهل الوصول و ارزان، تامین انرژی موردنیاز صنایع، ایجاد نهادهایی مانند: بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی و ... مقدمات گسترش سرمایه‌گذاری صنعتی در بخش خصوصی و مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی را به وجود آورد (نیلی و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۹). هر چند کاربست این سیاست‌گذاری‌ها به رشد سریع صنایع داخلی و حتی در برخی از صنایع به تامین کامل نیازهای داخلی منتهی گشت، اما در نهایت، سیاست‌گذاری صنعتی این دوره منتهی به صنعتی شد که از جهت بهره‌وری، در سطح مطلوب قرار نداشت و تا حد زیادی از لحاظ کالایی و فنی، به خارج وابسته بود و ساختاری انحصاری داشت و دولت بیش از پیش بر آن مسلط بود. رشد صنعت طی دوره‌ی ده‌ساله‌ی ۱۳۴۳ الی ۱۳۵۳ افزایش یافت، به طوری که ایران در آن مقطع زمانی یکی از پیشگامان رشد و توسعه در میان کشورهای در حال توسعه قرار می‌گرفت. اگرچه این رشد طی سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی کاهش چند درصدی پیدا کرد ولی در چشم انداز کلی، روند رو به رشدی را نشان می‌داد. این امر را باید مرهون تمرکز سیاست‌گذاری صنعتی در ساختار قدرت نسبتاً هماهنگ دوره پهلوی و اراده سیاسی برای صنعتی شدن دانست نه در عاملی چون نفت (درودی، ۱۳۹۶: ۵۲-۵۳).

برخلاف استدلال کارشناس، باید استدلال کرد هماهنگی و تمرکز تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اراده معطوف به رشد صنعتی در ایران دهه ۴۰ شمسی (بین سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۲) بوده است. زیرا در پژوهش‌های اخیر در حوزه ادبیات توسعه صنعتی، عامل «آرایش سیاسی» (Political Settlement) به مثابه بستر توسعه در کشورهای غیر توسعه یافته مطرح است. در این رویکرد بر هماهنگی و انطباق استراتژی‌های توسعه صنعتی با آرایش سیاسی در یک کشور متمرکز شده و عامل شکست یا موفقیت فرایندها و سیاستهای معطوف به توسعه را انطباق یا عدم انطباق این دو عامل می‌داند. نکته مهم این دوران تاریخی این بوده است که اقتصاد ایران رشد بی‌نظیر خود را در حالی تجربه می‌کرد که نفت عنصر اصلی در ارتقای این رشد نبوده است. چون نفت به خودی خود عنصری خنثی و منفعل است؛ و عوامل دیگر همچون آرایش سیاسی می‌تواند نقش آن را منفی یا مثبت سازد (Khan, 2010; Di John, 2009). با ابتنا بر این استدلال باید گفت هماهنگی بین آرایش سیاسی و استراتژی‌های توسعه صنعتی همچون جایگزینی واردات در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ توانست رشد صنعتی را رقم بزند؛ البته درآمدهای نفتی اگرچه نقش مفیدی را در برآورده ساختن نیازهای این رشد فراهم آورد اما نمی‌توان تمامی موفقیت‌های رشد صنعتی در این مقطع تاریخی را به این عامل تقلیل داد.



نمودار ۱: نولید ناخالص داخلی و نولید ناخالص داخلی سرانه در سال منتهی به هر فصل (به قیمت های ثابت سال ۱۳۷۴)  
منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی

همانطور که در نمودار شماره ۱ آمده است، رشد اقتصادی مذکور بلافاصله پس از افزایش قیمت جهانی نفت و متعاقب آن ارتقای درآمدی ارزی دولت رو به افول می‌گذارد. جدول فوق نشان دهنده‌ی رشد تدریجی و نقطه اوج رشد غیرنفتی اقتصاد و افول این رشد

است. در این دوران سیاست‌گذاری صنعتی اگرچه در سازمان‌های دولتی و به طور کلی در حیطه قوه مجریه بود، اما حمایت‌های شخصی محمدرضا شاه پهلوی از پروژه‌های و سیاست‌های صنعتی، در پیشرفت و تمرکز سیاست‌گذاری صنعتی در این دوران شد (Nasehi, 2015). این نوع توسعه صنعتی بیشتر به توسعه‌ی دستوری شباهت داشت تا یک برنامه مدون و همه‌جانبه؛ و بیش از آنکه مبتنی بر پویایی درونی بخش خصوصی باشد بر تجدیدی آمرانه از سوی دولت استوار بود (لیلاز، ۱۳۹۲: ۶۹). در تقابل با استدلال کارشناس که معتقد به مثبت بودن و مفید بودن عامل نفت است باید گفت پس از شوک نفتی ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ که با افزایش قیمت نفت خودش را نشان داد، نحوه سیاست‌گذاری صنعتی و به طور کلی رو به افول گذاشت.

سوالی که می‌تواند پیش آید اینست: در صورتی که عامل نفت نقش مثبتی در روند توسعه صنعتی و به طور کلی توسعه در ایران دوره پهلوی داشت چرا این رشد پس از افزایش چشم‌گیر قیمت نفت رو به افول گذاشت؟ اگر بخواهیم به استدلال نویسنده مبنی بر راهگشا بودن نفت برای سیاست‌های صنعتی وفادار باشیم، طبیعتاً افزایش قیمت نفت باید رشد بیشتری را برای کشور به ارمغان می‌آورد؛ اما حقیقت تاریخی عکس این موضوع را هویدا می‌سازد. افزایش درآمدهای نفتی باعث حجیم‌شدن دولت به خصوص بخش بوروکراسی آن شد و این عامل باعث شده است دولت، مستقل از طبقات عمل کند و اگر هم عملاً طبقه‌ای در این وضعیت تشکیل شود دولت ساخته است، به عبارتی قمرهای کناره قدرت هستند، اما طبقه نیستند (حاج یوسفی، ۱۳۷۸: ۵۸). در واقع زمینه‌های مادی شکل‌گیری طبقه در ایران ناپایدار است، چون منبع اصلی تأمین اقتصادی، نفت بود. دولت نفتی اجازه شکل‌گیری طبقات به معنای مدرن را نداد. در ایران از انسجام، تشکیلات و وحدت نظری و عملی در درون طبقات خبری نیست به خاطر این‌که ساختار نفتی چنین اجازه‌ای را نداد، چون شکل-گیری طبقات، گرایش و هنجارها برای یکی شدن و یکدست شدن زمان زیادی می‌برند، ولی در ایران به علت ناپایداری عمومی بویژه سیاسی، اصلاً چنین چیزی شکل نگرفت، ضمن این‌که ساختار نفتی هم علاقه‌ای به شکل-گیری طبقه‌ای مستقل از قدرت را نداشت. به همین جهت است که استدلال مسعود کارشناس دارای نواقص و گسست‌های جدی مفهومی و محتوایی است. کارشناس جواب درستی را در این رابطه به مخاطب ارائه نمی‌دهد.

همین امر نیز در دوران و فرایندهای توسعه پس از انقلاب نیز مشهود است. در دوران پس از انقلاب، با ظهور گفتمان اسلام سیاسی مدرن در قالب ایدئولوژی جدید اسلامی، نظام سیاسی برآمده بر خودکفایی اقتصادی و رهایی از قیود استکبار شرق و غرب تاکید می‌کند و در این رهگذر، با موانع داخلی و خارجی زیادی روبرو می‌شود. در دهه‌ی اول بعد از انقلاب، به واسطه‌ی بروز بسیاری عوامل از جمله التهابات ناشی از انقلاب و ناآرامی‌های آن، حرکت‌های خرابکارانه‌ی گروه‌های مخالف و در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی، جنگ تحمیلی، اختلافات فکری ناشی از استقرار ایدئولوژی جدید، تحریم اقتصادی، فرار سرمایه‌های ملی و انسانی و گسترش روزافزون دخالت‌های دولتی، بالطبع بخش صنعت نیز علاوه بر مشکلات گذشته، با مشکلات جدیدی روبرو شد. در این دهه، رشد صنعتی به شدت کاهش یافت و بخش صنعت دوره‌ی بی‌سیاستی را طی کرد.

به تدریج و در دوره‌ی بعد از جنگ، بخش صنعت در فضای در حال تکوین سیاست‌گذاری قرار گرفت. نوسازی صنایع مورد توجه مدیران دولتی و خصوصی قرار گرفت، نرخ بهره‌برداری از ظرفیت‌ها بهبود یافت، طرح‌های نیمه صنعتی به اتمام رسید و وزارتخانه‌های صنعتی (وزارت صنایع، وزارت صنایع سنگین و زارت معادن و فلزات) به امر تحقیق و توسعه‌ی مبانی فنی و نهادی لازم برای توسعه‌ی برای توسعه‌ی صنعتی پرداختند. به تدریج گسترش مالکیت دولت در سیاست‌گذاری‌های صنعتی، نارسایی‌هایی را در کارکرد شرکت‌های دولتی به وجود آورد. به همین دلیل مقدمات واگذاری شرکت‌های دولتی فراهم گردید و حرکت‌های اولیه در جهت واگذاری تصدی‌های دولت به بخش خصوصی از تبصره‌ی ۳۲ قانون برنامه اول آغاز شد و در سال‌های پایانی آن، شتابی بیشتر گرفت و در این فاصله‌ی زمانی نوسان سیاست‌گذاری، تصمیمات مقطعی و ناکامل با زمان اقدام پایین را به بار آورد (پرخیده، ۱۳۸۷: ۲۵). علی‌رغم توجه ویژه به مقوله واگذاری واحدهای تحت پوشش دولت به بخش خصوصی در برنامه دوم، این امر در عمل تحقق نیافت. به طوری که به عنوان مثال هر یک از دو سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی ایران در طرح‌های توسعه‌ی سرمایه‌گذاری واحدهای تحت پوشش خود شرکت می‌کردند. به همین دلیل می‌توان از پوشالی بودن خصوصی سازی در این مقاطع زمانی یاد کرد.

برنامه سوم توسعه نیز با تکیه بر نگرشی جدید به خصوصی سازی، اصلاح محیط کسب و کار، مقررات زدایی از فرآیند سرمایه‌گذاری و تقویت قدرت رقابت‌پذیری بخش صنعت

نظام جدیدی را طراحی کرد، علاوه بر آن با توجه به توسعه‌ی چشم‌گیر صنایع واسطه‌ای و سرمایه‌ای در برنامه‌های پیشین و شناخت اهمیت صنایع مبتنی بر دانش با تکیه بر مطالعات پیش زمینه‌ی برنامه سوم، جهت‌گیری‌های صنعتی برنامه با تاکید بر توسعه‌ی این صنایع تنظیم شد. در برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه نیز ما شاهد همین روندهای برنامه سوم البته با تغییرات مورد توجهی به نفع افزایش هزمونی دولت در عرصه توسعه و سیاست‌گذاری صنعتی بودیم. در این دوران نیز سیاست‌گذاری صنعتی کماکان با مشکلات عدیده‌ای روبروست و هنوز طرفداران دخالت دولتی و مخالفان واگذاری شرکت‌های دولتی از جایگاه مستحکمی برخوردار و سعی بر تبدیل خصوصی سازی به اختصاصی سازی دارند.

علیرغم تمامی استدلالات مسعود کارشناس، باید گفت که در مجموع روند سیاست‌گذاری صنعتی در ایران، نشان می‌دهد سیاست‌های صنعتی بدون افق بلندمدت، کوتاه مدت و با زمان اقدام اندک، ناهماهنگ و نامتوازن، مقطعی و در راستای افزایش مشروعیت قدرت سیاسی دولت‌ها در دوره‌های تصدی‌گری قوه مجریه بوده است. در سنجش علل مذکور بایستی دو عامل را بیش از پیش مورد توجه قرار داد: نخست، ساختار ناهماهنگ و نامتمرکز قدرت در سیاست‌گذاری صنعتی و دوم عامل درآمدهای نفتی. این دو عامل به طور همزمان و تکمیل‌کننده‌ای در فرایند سیاست‌گذاری صنعتی پس از انقلاب موثر و مقوم یکدیگر بوده‌اند.

در پرداختن به این عوامل به طور خلاصه باید استدلال کرد که به دلیل نداشتن افق بلندمدت در سیاست‌گذاری‌های دولت - که این امر خود دارای علل متعدد دیگری همچون محدود بودن مقدرات دولتی در ساختار قدرت، تاثیر گروه‌های ذی نفوذ، عدم داشتن نگاهی واحد در باب مفاهیمی چون منافع ملی، ... است - به ویژه در بخش صنعت، باعث شد تا دولت‌های پس از انقلاب هر یک دارای یک سیاست‌گذاری صنعتی مخصوص به خود را دارا باشند. هر یک از دولت‌ها به منظور ارتقای جایگاه خود در ساختار قدرت سیاست‌های مقطعی و محدود به اقتضائات زمانی دوران خویش را اتخاذ می‌کردند. نگاه اجمالی به روند سیاست‌گذاری صنعتی در ایران در قالب برنامه‌های توسعه اقتصادی آشکارا تنوع و ناهماهنگی و عدم یک سیر خطی واحد را نشان می‌دهد.

براساس تجربه وقوع یافته در ایران و براساس ادبیات اقتصاد توسعه، دولت به مثابه متولی و قدرت مشروع توزیع‌کننده درآمدهای نفتی به کل بخش‌های کشور، خود را محق می‌دانسته تا از درآمد نفت به مثابه ابزاری برای ارتقای قدرت سیاسی خویش بهره برده و

مشروعیت سازی نماید. همین امر باعث شده است که فرایندهای رشد که باید به طور تدریجی از حکمرانی محوری به جامعه محوری و بخش خصوصی گذار پیدا کند، صورت نپذیرد و به طور روزافزون دارای افول شود. با توجه به این امر می توان استدلالی برخلاف استدلال مسعود کارشناس و در نقد استدلال وی، صورتبندی کرد. این استدلال چشم انداز نظری خاصی را برای تحلیل روند سیاست گذاری صنعتی در ایران به ما ارائه می دهد. زیرا برخلاف ادبیات اقتصادی سیاسی نفرین منابع، نفت به عنوان عاملی برای عدم توسعه کشورهای دارای منابع طبیعی بخصوص نفت و گاز محسوب می شود. در ایران نیز این نظریه در پیوندی مفهومی و نظری با ادبیات اقتصاد نهادگرا درآمیخته است. اقتصاددانان نهادگرا در ایران با بهره گیری از آموزه های نظریه نفرین منابع استدلال می کنند که عامل درآمدهای نفتی و نیز عدم دارا بودن نهادهای مطلوب و خوب سیاسی و اقتصادی باعث شده است که روند رشد و توسعه در ایران کند و آهسته و در برخی اوقات متوقف شود. در مقابل این استدلال می توان این موضوع را مطرح ساخت که نهادهای مطلوب سیاسی خود میوه و محصول توسعه هستند نه عامل زمینه ساز توسعه. همچنین به طور نظری، نظریه نفرین منابع دارای یک جبرگرایی مفهومی در درون خود است. و آن اینکه کشورهای دارای منابع طبیعی از روندهای رشد اندک و آهسته ای برخوردارند و این امر باعث می شود که نهادها و موسسات دولتی و غیردولتی نیز دارای رویکردی ضد توسعه باشند. مسعود کارشناس تا حد زیادی گرفتار همین جبرگرایی نهفته در ادبیات نفرین منابع شده است ولی از چشم انداز دیگری و آن هم براساس دیدگاه ساختاری. یکی از گسست های همین امر این است که نهادهای توسعه ای خود محصول و میوه توسعه هستند نه اینکه منشا توسعه باشند.

#### ۴. نتیجه گیری

در آخر به طور خلاصه در نقد کتاب مورد نظر و نگاه نویسنده آن باید گفت، برخلاف ادبیات نفرین منابع و نظریه رانتیرسم، ساختار سیاست گذاری (سیاست گذاری متمرکز / سیاست گذاری نامتمرکز) عامل افول و رشد توسعه صنعتی در ایران بوده اند. در این استدلال تاکید ویژه ای بر آرایش سیاسی و استراتژی های توسعه می شود. رشد و توسعه صنعتی که در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی دارای رشد بوده است محصول انطباق استراتژی جایگزینی واردات با آرایش سیاسی آن مقطع بوده است. آرایش سیاسی ای که اراده داشت صنایع خود



را بهبود ببخشید و شاخص‌های توسعه خود را ارتقا دهد. این امر بیش از آنکه مرهون عوامل طبیعی همچون نفت باشد، مرهون اراده سیاسی به مثابه پشتیبان توسعه صنعتی در آن مقطع تاریخی بود. از سویی دیگر پس از افزایش قیمت نفت در اوایل دهه ۵۰، همان اراده سیاسی صنعتی شدن را در اولویت‌های بعد از خود گذاشت و روند صنعتی شدن سیر صعودی خود را از دست داد. نقد مهم بر کتاب مسعود کارشناس نیز از همین غفلت مفهومی سرچشمه می‌گیرد. هرگاه بین این دو عامل وفاق و تطبیق وجود داشت ما دارای رشد صنعتی بوده ایم و هرگاه که این امر تحقق پیدا نکرده بود ما دچار افول توسعه‌ای شده‌ایم.

### کتاب‌نامه

- برادران شرکاء، حمیدرضا؛ هادی زوز، بهروز (۱۳۸۲). «استراتژی تجاری و توسعه صنعتی در ایران؛ دوران قاجاریه تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷»، فصلنامه برنامه و بودجه، دوره ۸، ش ۲، صص ۳-۳۸.
- پرخیده، احمد (۱۳۸۷). صنعت و تجربه سیاست‌گذاری صنعتی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷). دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶): «دولت رانتیر یک بررسی مفهومی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره‌ی ۱۲۵ و ۱۲۶.
- درودی، مسعود (۱۳۹۶). نفت و سیاست‌گذاری صنعتی در ایران، پایان نامه دکتری تخصصی در رشته سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه تهران.
- دهباشی، حسین (۱۳۹۳). اقتصاد و امنیت: مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر؛ خاطرات دکتر علی‌قلی عالیخانی، چاپ اول، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۹۳). تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران به روایت دکتر رضا نیازمند، چاپ اول، تهران: انتشارات خجسته.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹). نظریه‌ی دولت تحصیل‌دار و انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طیبیان، محمد (۱۳۷۱): «رانت اقتصادی به عنوان یک مانع اقتصادی»، فصلنامه برنامه و توسعه، شماره ۴، ص ۳.

کارشناس، مسعود (۱۳۹۰). *نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران*، مترجم: علی اصغر سعیدی، یوسف حاجی عبدالوهاب، چاپ دوم، تهران: نشر گام نو لیلان، سعید، (۱۳۹۲). *موج دوم؛ تجدد آمرانه در ایران*، چاپ اول، تهران: نشر نیلوفر.

ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱). *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نیلی، مسعود و دیگران (۱۳۹۱). *دولت و رشد اقتصادی در ایران*، چاپ سوم، تهران: نشر نی. هیویت، تام؛ جانسون، هیزل (۱۳۷۷). *صنعتی شدن و توسعه*، مترجم: طاهره قادری، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Auty, Richard (1993). 'Sustaining Development in Mineral Economies : The Resource Curse thesis'. London : *Routledge economy of macroeconomic policymaking in pre Revolutionary Iran, Ph.d thes*

DiJohn, J. (2009). *From Windfall to Curse? Oil and Industrialization in Venezuela, 1920 to the present*. University Park, PA: Penn State University Press

Khan, M. (2010). 'Political Settlements and the Governance of Growth- Enhancing Institutions'. *Working Paper* (unpublished). London: School of Oriental and African Studies, University of London.

Nasehi, R. (2015). *Studying rentier states over time: the political economy of macroeconomic policymaking in pre- Revolutionary Iran*, London: Queen Mary University of London

Sachs, J. D.; Warner, A. M. (1995). "Economic Convergence and Economic Policy". *Published as Brookings Papers on Economic Activity, ed. William Brainard and George Perry, 1, 1-95, 108-118.*